بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 26 دی 1389.

بحث در اصل اولیه در متکافعین بود. تقریبی برای تخییر ذکر شده بود که ما خبرین متعارضین را تا حد امکان باید ادله حجّیت را نسبت به آنها حفظ کنیم. ادلّه حجّیت را مقید می کنیم به عدم اخذ به دیگری. دو خبر معارض هر کدامشان حجیتش مقید به عدم اخذ به دیگری می شود. و محذور مشکل ما حل می شود. مرحوم آقای خوئی یک صورت دیگر را هم مورد بحث قرار می دهند اخذ به هر خبر شرط حجّیت آن خبر باشد نه عدم اخذ به خبر دیگر. اخذ به خود آن خبر. هر دو این دو فرض، مبتنی بر پذیرش یک مبنایی بود که ما آن مبنا را می گفتیم که تام نیست. آن مبنا این است که اطلاق یا عموم افرادی اگر تعارض کند با اطلاق احوالی، ما باید اطلاق یا عموم افرادی را حفظ کنیم و اطلاق احوالی را تقیید کنیم. این اصل می گفتیم که اصل درستی نیست در جاهای مختلف این اثر دارد. یکی از آنها در بحث دوران امر بین تخصیص؛

جایی که یک یک موردی در مورد یک خاص در یک زمانی تخصیص خورده باشد. بعد از آن زمان آیا به عموم عام باید تمسک کنیم یا به استصحاب حکم مخصص در آن بحث ها هم بعضی ها گفته اند ما عموم ازمانی عام را تقیید می کنیم اطلاق ازمانی عام را تقیید می کنیم و عموم افرادی اش را حفظ می کنیم. آنجا هم همین مطلب را ما می گفتیم. می گفتیم در واقع زید که در روز جمعه از تحت اکرم العلما خارج شده است، چه بگوییم که اصلا زید وجوب اکرام ندارد یک خلاف ظاهر است یا اینکه بگوییم وجوب اکرام مقیّد دارد این هم یک خلاف ظاهر دیگری است. بلکه شاید بشود گفت که تقیید معونه زائده بیشتری دارد. چون ما یک موقعی اطلاق احوالی را به طور کلی تقیید می کنیم یک قید عام می زنیم می گوییم که اصلا اکرم العلما به روز جمعه کاری ندارد. اکرم العلما روز های تعطیل را این هم چیز هست به اصطلاح اکرم مشمول دلیل نیست. روز های درسی را اکرم العلما مطرح است. خب لازمه این مطلب این است که در تمام علما، جمعه واجب الاکرام نباشد. ولی مفروض این است که ما این جور نمی خواهیم رفتار کنیم. می خواهیم بگوییم که در مورد همه علما تمام روز های هفته من جمله جمعه وجوب اکرام هست. در مورد زید هم وجوب اکرام هست فقط روز جمعه از وجوب اکرام آن خارج شده است. یعنی بین این فرد و سایر افراد در اطلاق احوالی فرق بگذاریم و این ممکن است شخص بگوید که دلیل یک ظهور بیشتر در اطلاق احوالی ندارد به عدد افراد ظهور اطلاق احوالی ندارد بنابراین اصلا این وجه دوم کأنه معقول هم نداند امثال اینها. آنجا این محذور دیگر هم هست ولی در ما نحن فیه ما ممکن است یک قید عام بزنیم آن اشکالی که در آن بحث هست در ما نحن فیه نیست. ممکن است که ما کسی که در این بحث تقیید می خواهد بزند به طور کلی اینگونه بگوید که هر دلیلی هر اماره ای حجت هست به شرطی که به اماره معارضش اخذ نکنید. در جایی که اماره معارض اصلا نداشته باشد آن هم خب به اماره معارض اخذ نکردید دیگر. اماره معارض اخذ نکردن اعم از این بگیرید که چه اماره معارض نداشته باشد چه داشته باشد و اخذ نکنیم. یک قید عام ممکن است ما بزنیم که تمام افراد را با این مشمول دلیل باشد. البته این فقط در صورت در فرض سومی که مرحوم آقای خوئی گفتند این اشکال برطرف می شود. ولی در فرض چهارم شبیه همان اشکال اینجا هم می آید. ما در واقع اماره را در غیر فرض تعارض مقیّد به اخذ نمی خواهیم بکنیم. در فرض تعارض مقیّد به اخذ می خواهیم بکنیم. خود این یک نوع خلاف ظاهر بیشتری است فرض چهارم که هر اماره ای مقید به اخذ خودش باشد. خب اماره ای که متعارض باشد که مقید به اخذش نیست. چه اخذ بکند و چه نکند حجت است و باید هم اخذ کنید آن را. بنابراین این اشکال این است که حکم افراد حجت، حکم امارات مختلف در کیفیت حجیت باید متفاوت باشد و این ممکن است ما بگوییم که یک اطلاق احوالی بیشتر ندارد و این اطلاق احوالی نسبت به هر دلیلی جداگانه نیست که ما نسبت به هر دلیل جدا از دیگری بتوانیم آن را قید بزنیم و اصلا این تقیید اطلاق احوالی اش صحیح نباشد اصلا حتما باید تخصیص بزنیم عموم یا اطلاق افرادی اش را. این یک اشکال بیشتری دارد این فرض چهارم و آن تفکیک بین افراد امارات در کیفیت حجّیت هست. در حالی که ما یک اطلاق احوالی بیشتر نداریم و آن اطلاق احوالی به عدد افراد عام متعدد نمی شود. این مطلب را قبلا گفتیم که اطلاق احوالی، یعنی اساسا این جور نیست که ظهورات متعدد بشود چون افراد عام متعدد هستند ازمنه عام متعدد هستند ظهورات هم متعدد شود. انحلال در مقام ثبوت ملازمه با انحلال در مقام ظهور و دلالت ندارد. این مطلبی که سابق گفتیم اینجا هم همان مقدمه هم می آید.

سؤال:

پاسخ: یعنی بحث این است که آیا اطلاق احوالی ظهورات عدیده دارد دلیل

سؤال:

پاسخ: اطلاق احوالی دلیل یا یک اطلاق می گوید شیئی که موضوع دلیل است باید عمومی باشد. اما اینکه این عمومی باشد آن عمومی باشد آن عمومی باشد به عدد افرادی که تحت ادلّه صدّق العادل هستند به عدد افراد اطلاق احوالی داریم یا یک اطلاق احوالی و یک ظهور داریم؟ همان مطلبی که مرحوم شیخ مطرح می کنند که آیا عام مفرّد هست یا نیست از جهت زمان ما می خواهیم بگوییم که عملا عام مفرّد نیست از جهت زمان. عام از جهت زمان مفرّد باشد یک خیلی شاید مستبعد باشد در استعمالات و جمله بندی ها. به طور متعارف عام یک ظهور نسبت به اطلاق احوالی ندارد و این ظهور یا باید مقیّد بشود یا باید مقید نشود. اینکه این را منحل کنیم به عدد افراد عموم و نسبت به بعضی هایش مقید کنیم و نسبت به بعضی های دیگر مقید نکنیم این خلاف فهم عرفی است. ظهور دلیل به این شکل نیست. خب این آن نکته اصلی که در این بحث وجود دارد و تخییر را مرتفع می کند. اینجا البته یک بیان دیگری اینجا مرحوم نایینی ذکر کرده است برای اینکه بگوید که ما اساسا باید اطلاق یا عموم افرادی را حفظ کنیم اطلاق احوالی را تقیید کنیم. آن چیست؟ ایشان فرموده است که اطلاق یا عموم افرادی به منزله موضوع هست برای اطلاق احوالی. چون اطلاق احوالی در موضوع آن چیزی که مشمول دلیل هست اجرا می شود دیگر. اطلاق احوالی چه می گوید؟ اطلاق احوالی می گوید آن که دلیل آن را شامل می شود، مستمرا شامل می شود پس باید اول آن که دلیل هست باشد تا حکم به استمرار شود. خب پس بنابراین اطلاق افرادی چون در مرتبه موضوع هست، در رتبه متقدم هست نسبت به اطلاق احوالی. و در رتبه متقدم تعارضی نیست. یک دلیل داریم می گوید که خبر زراره حجّت است. یک دلیل دیگر هم م یگوید که خبر محمد بن مسلم حجت است. اینها نسبت به خبر زراره و خبر محمد بن مسلمی که متعارض هم باشند اطلاق دارند عموم افرادی دارند. نفس شمول این دو دلیل نسبت به فرض تعارض که مشکلی ندارد. بخواهد شامل شود و اطلاق احوالی هم داشته باشد مشکل پیش می آید. و چون در رتبه متقدّم تعارض ندارد، تعارض در رتبه متأخر هست، بنابراین از اطلاق احوالی رفع ید کنیم باید. این بیانی هست که مرحوم نایینی دارند. مرحوم امام اینجا تعبیر می کنند که این بیان، بیان شعری است و تقدّم رتبی، در امور عقلی محطّ آثار است ولی در امور عرفی و اینها محطّ آثار نیست. خب این بیان ایشان. در مورد بیان مرحوم امام ایشان کأنه می خواهند بگویند که به طور کلی اساسا تأخر رتبی منشأ آثار نیست. این مطلب خیلی واضح نیست. ما در بحث اصل سببی و اصل مسبّبی اینکه چرا اصل سببی بر اصل مسبّبی مقدم هست آنجا این مطلب را عرض می کردیم می گفتیم در بحث اصل سببی اصل مسببی یک بحث این است که آیا این دو با هم دیگر تعارض دارند یا ندارند؟ مطلب دوم حالا که تعارض داشتند، کدام یک بر دیگری مقدم است. می گفتیم اصل سببی چون ناظر بالملازمه به اصل مسببی هست در نتیجه بینشان تعارض ایجاد می شود. فرض کنید که ما با آب مستصحب الطهاره لباسی را می شوریم. لباس استصحاب نجاست دارد و آب استصحاب طهارت. استصحاب طهارت آب به دلالت التزامی می گوید که اگر چیزی را شستی ان پاک می شود. ناظر به طهارت ثوب مغسول به هم هست. ولی استصحاب نجاست می گوید که هنوز نجس است. بنابراین مصبّ تعارضشان مصبّ واحد دارند پس تعارض می کنند. حالا که تعارض می کنند، کدام مقدّم است؟ ما می گفتیم نکته ای که عرفا اینجا مقدم می دارند، اصل سببی را به دلیل اینکه در رتبه متقدم است در رتبه علت است نسبت به معلول، اصل سببی را بر اصل مسبّبی مقدم می دارند. اصل تقدیم اصل سببی بر اصل مسبّبی به ملاک همان تقدم رتبی هست و عین همان بیان اینجاها هم علی القاعده بیاید. علی القاعده اینکه تقدم و تأخر رتبی منشأ آثار نیست نه این جور نیست. عرفا منشأ اثار است ولی عمده اش این است که اینجا مثل آنجا نیست. اینجا اصلا تقدّم و تأخر رتبی ندارند. توضیح و ذلک اینکه تعارض بین چیست دو تا ما دلیل داریم یک دلیل اطلاق افرادی دارد. اطلاق افرادی یک دلیل با عموم احوالی دلیل دیگر متعارض است. با اطلاق احوالی دلیل دیگر متعارض است. این دلیل می گوید که خبر زراره حجّت است ولو در فرض تعارض. دلیل دیگر می گوید که خبر محمد بن مسلم حجت است چه اخذ به آن بکنی چه نکنی. یعنی در واقع محط تعارض اطلاق احوالی دلیل دیگر نسبت به فرض تعارض است نسبت به اخذ و عدم اخذ است. این ایجاد تعارض کرده است و اطلاق احوالی دلیل محمد بن مسلم در طول اطلاق افرادی خبر زراره نیست. مثلا آن تقدّم و تأخر رتبی که ایشان درست می کند اینجا جایش نیست.

سؤال:

پاسخ: این دو تا با هم دیگر تعارض ندارند در مورد یک دلیل. مگر اشکالی دارد که هم خبر زراره حجت باشد هم کلا حجت باشد. اینکه تعارض ندارد

سؤال:

پاسخ: آن دو تا اطلاق افرادی است. اطلاق افرادی هر کدام با اطلاق احوالی خبر دیگر متعارض است. دلیل حجیت عام انحلالی است. نسبت به هر فرد آن جداگانه است یعنی بحث اینجا دلیل عام هم خبر زراره را شامل می شود و هم خبر محمد بن مسلم را شامل می شود. اینها نسبت به هم دیگر تقدم و تأخری که ندارند. می گوید که خبر محمد بن مسلم را در ظرف تعارض هم شامل است. آن یکی می گوید که خبر زراره را هم در فرض تعارض شامل است. بین این دو که تقدم و تأخر رتبی نیست. هر دو در عرض واحد شامل هستند دیگر. اطلاق احوالی می گوید که هر چیزی را که شامل شد، در همه حالات هست. خب اینکه خبر زراره را شامل شود و در همه حالات هم شامل شود این دو تا که با هم تعارض ندارند. درست است اطلاق احوالی نسبت به هر موضوعی در طول اطلاق افرادی نسبت به آن موضوع است. درست است خبر محمد بن مسلم را اگر شامل شود، تا خبر محمد بن مسلم را اطلاق افرادی نگرفته باشد اطلاق احوالی نمی آید ولی این دو که با هم تعارض ندارند. تعارض بین این است که خبر محمد بن مسلم را بگیرد و نسبت به خبر معارضش هم اطلاق احوالی داشته باشد. نفس گرفتنش هم اشکالی ندارد.

سؤال:

پاسخ: اطلاق احوالی هر کدام با عموم افرادی دیگری متعارض است. یعنی یا باید خبر محمد بن مسلم را مقیّد کنیم به اینکه به شرطی که خبر زراره را اخذ نکنید. یا خبر زراره را از حجّیّت بیاندازید. طرف تعارض

سؤال:

پاسخ: آن یک تعارض دیگر است. خودش با این مستقیم تعارض، یعنی دو تعارض ما داریم. اطلاق احوالی هر دلیل با عموم افرادی دلیل دیگر متعارض است. و الا با خودش که تعارض ندارند.

سؤال: پرا با عموم افرادی خودش هم تعارض دارند

پاسخ: چه تعارضی دارند؟ اشکالی ندارد هر دو را بگیرد. هم اطلاق افرادی داشته باشد عموم افرادی هم، اگر خودش باشد تعارضی ندارند. تعارض بین اطلاق احوالی هر دلیل است با عموم افرادی طرف دیگرش.

سؤال:

پاسخ: نه هر کدامشان یک تعارض مستقل دارد. یعنی هر کدامشان اطلاق افرادی هر دلیلی یک معارض دارد اطلاق احوالی اش هم معارض دارد ولی معارضش خودش نیست معارضش دلیل دیگر است. اطلاق افرادی می گوید خبر زراره حجت است. اینکه خبر زراره حجت باشد و در همه حالات هم حجت باشد مشکلی ندارد. پس اطلاق افرادی خبر زراره با اطلاق احوالی خبر زراره هیچ تعارضی ندارند. تعارض به چیست؟ تعارض به این است که خبر زراره اطلاق داشته باشد. خبر محمد بن مسلم هم هم اصلش شامل شود و اطلاق احوالی هم داشته باشد. در واقع مجموع این دو تا با این معارض هستند. هیچ یک از این دو تا یعنی اینکه هم خبر محمد بن مسلم اطلاق افرادی داشته باشد اطلاق احوالی هم داشته باشد این دو تا که با هم باشد تازه می شود معارضه ایجاد می شود دیگر. هیچ یک از این دو تا در طول اطلاق احوالی نیستند.

سؤال:

پاسخ: به جهت انحلالش با هم دیگر تعارض دارند.

سؤال:

پاسخ: اطلاق افرادی دلیل حجیت نسبت به چه؟ تک تکش را جدا کنید تا ببینید محل تعارض چه چیزی است.

سؤال: نسبت به شمولش در مورد این دو فرض تعارض پیش می آید

پاسخ: نسبت به شمولش در مورد این دو فرض محطّ تعارض این است هر یک از ادله یعنی خبر زراره اطلاق افرادی دارد. خبر زراره متعارض حجت است. درست است؟ این معارضش چیست؟ معارضش این است که خبر محمد بن مسلم هم حجّت باشد به نحو مطلق هم حجّت باشد یعنی هم اصل اطلاق افرادی خبر محمد بن مسلم باشد در همه حالات هم باشد. و الا تعارضی نیست. و نسبت به او تقدم و تأخر رتبی ای وجود ندارد. ایشان تصورشان این است که هر دو تا را یک کاسه در نظر گرفته اند می گویند اطلاق احوالی اگر شما یک کاسه در نظر بگیرید نه اصلا ما نمی توانیم بگوییم اطلاق احوالی در طول اطلاق افرادی است. نه در طول نیست. نسبت به بعضی از افرادش در طول است و نسبت به بعضی از افرادش در طول نیست. اینکه شما می خواهید طولیت را در نظر بگیرید باید منحل کنید که طولیت را بفهمید. و طولیت بین اطلاق احوالی هر دلیل نسبت به یک فرد و اطلاق افرادی نسبت به همان فرد است. نسبت به این دو تا تعارضی نیست. اصلا اینجا موضوع تقدم و تأخر رتبی نیست.

سؤال:

پاسخ: مشکل از اینجا هست که هم طرف مقابل به آن اطلاق افرادی داشته باشد.

سؤال:

پاسخ: نه طرف تعارض این است. وجود دارد که یعنی طرف تعارض این است. اینکه هم این اعتبار داشته باشد هم آن اعتبار داشته باشد این اشکال دارد دیگر. ما می دانیم که یکی از اینها خلاف واقع است. یعنی محذور دارد. هم خبر زراره حجت باشد هم خبر زراره مطلقا حجت بخواهد باشد خبر محمد بن مسلم هم مطلقا بخواهد حجت باشد. این دو تا با هم دیگر جمع نمی شوند.

سؤال:

پاسخ: طولیت یعنی چه؟ یعنی ما یقین داریم که

سؤال:

پاسخ: خب بله درست است. ولی ما این فرعیت یعنی چه؟ اینها تعارض است ما یقین داریم که یکی از این دو تا

بله درست است حالا چه می خواهید نتیجه بگیرید؟

شاگرد: همین طریق طولیت اینجا می آید دیگر

استاد: چگونه می آید؟

شاگرد: یعنی دلیل حجیت شاملش بشود تا اطلاقش بگوید که در هر حال حجت است. اینکه در هر حال این حجت است ....

پاسخ: من نمی فهمم یعنی بحث این است که چه چیزی با چه چیزی تعارض دارد؟ آن دو شیئی که با هم دیگر تعارض دارند حالا آنها هم یک نکته ای دارد آن مثال یک نکته ای دارد که فکر می کنم حتی در مورد آن مثال هم کلام مرحوم نائینی نیاید. بعدا بحثش را عرض می کنم

خب این یک نکته. مرحوم امام یک بحث دیگری را اینجا مطرح فرموده اند آن این است که حالا این مبناها را حالا ما پذیرفتیم و گفتیم که در دوران امر بین تخصیص یا تقیید عموم یا اطلاق افرادی و اطلاق احوالی، ما باید اطلاق یا عموم افرادی را حفظ کنیم و اطلاق احوالی را از آن رفع ید کنیم. ایشان می فرماید که این مطلب در تکالیف نفسیه می آید اما در تکالیف طریقیه نمی آید. و بعد اینگونه بیان می فرمایند که اینکه ما بگوییم که مثلا خبر زراره را شارع گفته است که این را واقعی بدان به شرطی که اخذ نکنی به خبر محمد بن مسلم. این محصّل ندارد. اینکه خبر زراره به شرط عدم اخذ به خبر محمد بن مسلم حجت باشد مما لا محصّل له. همین مقدار بیشتر توضیح نداده است که چرا در تکالیف طریقی نمی آید. گویا بیان ایشان این هست که در طریقیت خبر زراره، بین اینکه شما اخذ بکنید به خبر محمد بن مسلم یا اخذ نکنید که فرقی نیست. چه خبر محمد بن مسلم را اخذ بکنید یا نکنید اگر طریقیت دارد در هر دو صورت دارد. اگر طریقیت ندارد، خب در هیچ صورتی ندارد. تفکیک بین این دو صورت اینکه بگویید در یک صورت این مطابق واقع است شارع آن را حجت قرار می دهد و در یک صورت دیگر او را حجت قرار نمی دهد وجهی ندارد با وجودی که در هر دو مناط حجیت وجود دارد. تصور می کنم وجه ایشان این است که توضیح نفرموده اند ولی به نظرم مطلبشان اینگونه می خواهند بفرمایند. ولی این تقریب به نظر ناتمام است. دقت بفرمایید، ما ممکن است بگوییم که نه، خبر زراره چه به خبر محمد بن مسلم اخذ بکنید چه نکنید هر دو ملاک طریقی را دارد، مقتضی حجیت را دارد ولی یکی از آنها را مانع دارد و یکی را مانع ندارد. شما می گویید که اگر هر دو ملاک دارند باید هر دو حجت باشند مرادتان از ملاک چیست؟ مرادتان از ملاک علت تامه است درست است مطلب ولی ما اینجا اینکه می گوییم طریقیت هست، طریقیت مقتضی حجیت است. ممکن است یک مانعی باشد که دو تا طریق باشد یکی را حجت بکند و یکی دیگرش مانع نداشته باشد. مانع داشته باشد حجت نشود. پس خبر زراره، هم در فرضی که به خبر محمد بن مسلم اخذ بکنید طریقیت دارد و هم اگر اخذ نکنید طریقیت دارد. ولی در صورت اخذ به خبر محمد بن مسلم، مشکل فرض کنید ترخیص در مخالفت قطعیه پیش می آید مشکل تعبد متناقضین پیش می آید مشکلاتی که اصل این بحث ما هست. ولی در صورتی که به او اخذ نکنید مشکلی نیست. مقتضی تام است مقتضی موجود است و مانع مفقود است. در آن صورت مقتضی هست ولی مانع دارد. بنابراین نمی توانید این دو را با هم دیگر مقایسه کنید.

سؤال: یعنی اگر مبنای ما طریقیت باشد باز هم....

پاسخ: بله مبنای ما طریقیت باشد، نه حالا منهای آن به صورت کبروی ما اشکال داریم. با فرض اینکه باید به حد اقل اکتفا کنید. آن اشکال بحث را در نظر داشته باشید

سؤال:

پاسخ: نه ما اصل این را که در دوران امر بین اطلاق احوالی و عموم افرادی می گوییم که اصلا کلا اینها با هم دیگر در عرض هم هستند اینجا ظهور در اطلاق افرادی نداریم. اصل مطلب را قبول نداریم آن مطلبش را. مرحوم امام هم علی الفرض دارد بحث می کند می گوید که اگر پذیرفتیم که اطلاق یا عموم افرادی باید حفظ شود و اطلاق احوالی مقیّد بشود. با این فرض می گوید که این بیان در تکالیف نفسیه می آید. در تکالیف طریقیه نمی آید. به دلیل اینکه در تکلیف طریقیه بین این دو صورت کأنه فرقی نیست. بنابراین شما چطور می شود در حجّیّت خبر زراره بین صورت اخذ به خبر محمد بن مسلم و صورت عدم اخذ فرق می گذارید در حالی که هر دو در طریقیت مثل هم هستند. پاسخش این است که بله در طریقیت مثل هم هستند بنابراین مقتضی حجیت در هر دو تام است ولی یکی شان مانع دارد و یکی شان ندارد. ما نمی گوییم که طریقیت تمام العله است. طریقیت تمام المقتضی است. ممکن است یک مانعی در یکی از آنها باشد که در دیگری نباشد. خب این هم این تقریب. اصل این مطلب که مطلب را هم داشته باشید، که مقتضی حجّیت در ظرف تعارض هم وجود درد این مطلب هم درست است. به دلیل مطلبی که قبلا هم عرض کردیم. آن چیزی که ملاک حجیت است ظن نوعی است. ظن شخصی نیست. پس بنابراین حتی هیچ مانعی ندارد از جهت ملاک داشتن حجّیّت هر دو تا متعارض هم مانع ندارد. چون هر دو ملاک طریقیت دارند. فقط محذورات دیگر است. مانع سبب می شود که هر دو حجت نباشد نه نداشتن مقتضی. خب حالا یک نکته ای اینجا عرض بکنم فکر می کنم در بحث های اینده بی تأثیر نباشد آن این است که آن مانعی که باعث شد هر دو حجت نباشند چیست؟ این را قبلا اشاره کردم ولی یک بیانی در بیان مرحوم میرزا شیرازی دیدم در بیان مرحوم آخوند و امثال اینها دیدم، فکر کردم که شاید مناسب باشد آن را هم ذکر کنیم. مرحوم میرزا شیرازی می گوید که این دو خبر ما می دانیم یکی از آن خبر ها مطابق واقع نیست. وقتی یکی از آنها مطابق واقع نیست پس بنابراین در آن که مطابق واقع نیست ملاک حجیت وجود ندارد. ملاک حجّیّت فقط در هر دو اینها ملاک حجّیّت نمی تواند باشد چون یکی از آنها مطابق واقع نیست. وقتی ملاک حجّیّت طریقیت هست و در خبری که مطابق و اقع نیست طریقیت وجود ندارد، پس ملاک حجّیّت نمی تواند در هر دو باشد. این به نظرم یک مغالطه ای در آن هست و این مشکل، مشکل نیست. نفس اینکه یکی از دو خبر مطابق واقع نیست این منشأ تعارض نیست. منشأ تعارض همان دلالت التزامیه است که قبلا هم اشاره کردم. حالا این را در جلسه بعد توضیح می دهم و فکر می کنم که در جلسات آینده اثر گذار باشد در تحلیل بعضی زا بحث های بعدی اثر دارد. ما سعی می کنیم چکیده فرمایشات آقای صدر را در این بحث دنبال کنیم آقای صدر خیلی مفصل این بحث ها را دنبال کردند که من سرفصل های مطالب ایشان را عرض می کنم و نکات کلی در مورد آنها صحبت می کنیم دیگر وارد جزئیات فرمایشات ایشان نمی شویم و این بحث را می بندیم. تا اینجا به این نتیجه رسیدیم که اصل در مکافعین تساقط است. مرحوم آقای صدر یک بیانی دارند در اینکه اصل تساقط در بعضی از صور را اصل را می گویند که تساقط نیست. یک تفصیلاتی ایشان داده اند که چکیده اش را عرض می کنم. یک بیانی هم مرحوم ایروانی دارند در اینکه اصل را تخییر می دانند. مرحوم ایروانی در این جاها بحث های بسیار مختلفی با کلمات قوم دارند. بسیار مختلف. از قسمت های مختلف بحث هایش، در نفی ثالث بحث هایی دارند من ندیده بودم بحث های ایشان را اخیرا دیدم خیلی فاصله دارد و تصورم هم خیلی از مطلب صحیح دور است و فاصله دارد این است که وارد آن بحث هایش نمی شوم فقط یک تکه ای که مربوط به بحث کنونی ما است را بحث می کنم بحث های دیگرش را بحث نمی کنیم. آن تصور من نیازی به بحث تمام ریزه کاری های بحث ایشان نیست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد